



Comparative Commentary researches

Vol.3, no.1, Spring and Sammer 2017, Ser. no.5
(pp. 175-201)

DOI: 10.22091/ptt.2017.2104.1174

پژوهش‌های تفسیر تطبیقی

سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶

شماره پیاپی ۵ (صفحات ۱۷۵-۲۰۱)

The Agent of Miracle from the View of Shia and Sunni Commentators

Seyyedeh sa'eedeh Qharavi

1

((Received: 29/4/2017; Accepted: 30/7/2017

Abstract

Miracle is a supernatural act beyond human power, which proves the truthfulness of prophecy claim. Some Quranic verses have explained miracle and its types in the story of the prophets. Sometimes, these verses have clearly referred to God's agency in fulfilling this extraordinary affair, and other times regard its performance at prophet's request with the permission of God. The present paper studies Shia and Sunni commentators' views about some of these verses. Some commentators separate these verses and regard God as the performer of miracle in some cases and prophets in other cases. Other commentators, however, have expressed their ideas based on rational and theological arguments, regardless of the clarity of verses. Some of them regard miracles as an act of prophets and argue that the performance of material acts by God is impossibility. Another group believes that the glorious God is the only one who can perform miracles. The author of this paper holds that performance of this superhuman act by the prophets, who are called human beings in the holy Quran, is possible in the light of three principles. First, granting them with the position of existential authority by God; second, the manifestation of divine qualities and attributes in the position of Divine vicegerency; and third, performing miracles in the light of God's permission.

Key words: *the agent of miracle, existential authority, Divine vicegerency, manifestations of the qualities and attributes of God, God's permission.*

¹ Assistant professor of University of Qom, saeedehgharavi@yahoo.com



Comparative Commentary researches

Vol.3, no.1, Spring and Sammer 2017, Ser. no.5

(pp. 177-201)

DOI: 10.22091/ptt.2017.2104.1174

پژوهش‌های تفسیر تطبیقی

سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶،

شماره پیاپی ۵ (صفحات ۱۷۷-۲۰۱)

فاعل معجزه در نظر مفسران فریقین

سیده سعیده غروی^۱

(تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۸)

چکیده

معجزه امری خارق العاده است که فوق توان بشری و گواه صدق ادعای پیامبری است. برخی آیات قرآن کریم به تبیین معجزه و نوع آن در داستان انبیاء پرداخته‌اند. آیات توصیف‌گر معجزه به روشنی گاه از فاعلیت خداوند در تحقق این امر فوق توان بشری سخن می‌گویند و گاه تحقق آن را به خواست نبی اما به اذن الهی می‌خوانند. در این مقاله مواجهه مفسران فریقین با شماری از این آیات بررسی شده است. برخی به تفکیک آیات، در بعضی موارد خداوند و در موارد دیگر انبیاء را فاعل معجزه می‌خوانند؛ اما گروه دوم بدون در نظر گرفتن صراحت آیات با تکیه بر ادله عقلی و یا استدلال‌های کلامی سخن گفته‌اند. دسته‌ای از ایشان معجزات را فعل انبیاء می‌خوانند و صدور افعال مادی را از خداوند غیرممکن می‌دانند و دسته دیگر، تحقق معجزه را تنها از جانب ساحت کبریایی امکان‌پذیر می‌دانند. نگارنده در این مقاله در پرتو ۳ اصل، چگونگی تحقق امر فوق بشری را از سوی پیامبرانی که در آیات قرآن، بشر خوانده شده‌اند، امکان‌پذیر می‌داند؛ اول، اعطای مقام ولایت تکوینی به ایشان از سوی خداوند؛ دوم، مظهریت اوصاف و صفات الهی در جایگاه خلیفه الهی؛ سوم، صدور معجزه در پرتو اذن خداوند.

کلیدواژگان: فاعل معجزه، ولایت تکوینی، خلیفه‌الله، مظاهر اوصاف و صفات الهی، اذن الهی.

۱. مقدمه

معجزه در لغت از ریشه «عجز» و به معنای بن و پایان یک شیء (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۳۴)، عدم قدرت (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۸۹-۹۰)، بازداشتن، جلوگیری فوت و از دست رفتن چیزی (فیومی، ۱۴۱۴، ذیل ماده عجز) و یافتن یا ایجاد ضعف در دیگری آمده است و در اصطلاح، عمل و کاری خارق العاده و فوق طاقت بشری است، همراه با تحدی و مبارزه طلبی، به طوری که نظیر و مانندی برای آن وجود نداشته باشد. (سیوطی، بی تا، ج ۴، ص ۳) تحدی طلبی و همانندناپذیری فعل معجزه در عمل بشری الهام بخش نکته‌ای است که در تعریف آیه الله خویی از اعجاز مورد تأکید قرار گرفته است و آن این که معجزه از سوی فردی ارائه می‌شود که ادعای منصبی از مناصب الهی می‌نماید (نک: البیان، بی تا، ص ۳۵) و مهم‌ترین هدف وقوع آن، سند حقانیت پیامبران الهی است تا مورد اعتماد مردم واقع شوند و بتوانند پیام الهی را به ایشان برسانند.

خارق العاده بودن فعل معجزه از دو حیث مورد توجه و بحث و گفتگوی اندیشمندان دینی قرار گرفته است. عده‌ای با توجه به این نکته که این افعال عادی نیست و در دایره علل و مسببات نمی‌گنجند، فضای بحث و گفتگویی جدی را فراهم آوردند که اگر چه درخور تأمل است، اما موضوع این مقاله نیست. هدف نگارنده تبیین چگونگی وقوع معجزه و بحث از ممکن الوقوع بودن آن نیست. محور دوم که مورد بحث در این مقال است، بحث و گفتگو درباره فاعل فعل معجزه است که توجه ویژه اندیشمندان اسلامی را به خود جلب کرده است. برخی صدور امر خارق العاده این‌چنینی را فوق قدرت بشری دانسته و پیامبران را از این امر مستثنی نمی‌دانند؛ بنابراین آن را فعل الهی می‌دانند (نک: بغدادی، ۱۴۰۰، ص ۱۷۶؛ فخر رازی، بی تا، ج ۸، ص ۹۹؛ ابن حزم، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۵۸؛ تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۷؛ ایجی، بی تا، ج ۸، ص ۲۲۰) و در مقابل، بعضی با تمسک به ادله عقلی، امکان صدور افعال مادی از سوی خداوند را محال می‌شمرند. (نک: صدرالمآلهین، ۱۳۶۸، ج ۸، صص ۱۰۹، ۱۱۸)

و ج ۲، ص ۱۷۷ و ۱۹۳؛ ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۲۲؛ میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۵۱) بنابراین بر فاعلیت پیامبران در صدور معجزه تأکید دارند.

تأمل در آموزه‌های قرآنی و بررسی سیاق و فضای نزول آیاتی که در توصیف معجزات انبیاء نازل شده‌اند، دقتی به دور از هرگونه اجتهاد و عقل‌گرایی محض در بر خواهد داشت، تا با تعمق در گفتار الهی، بتوان با تأنی بیشتر به این سئوال‌ها پاسخ گفت که فاعل معجزه کیست؟ و با وجود فوق بشری بودن معجزه و عدم امکان همانندآوری آن از سوی انسان بشری از یک سو و تأکید آیات بر بشر بودن انبیاء الهی از سوی دیگر چگونه صدور آن از سوی پیامبران امکان‌پذیر است؟

این مقاله درصدد بررسی شماری از آیات تنظیم شده است که بیانگر مهم‌ترین معجزاتی هستند که از سوی پیامبران الهی ارائه شده‌اند و تفحص در خصوص هر فعل خارق العاده‌ای که در عصر انبیاء به وقوع پیوسته، به جهت گستردگی بحث، مجال دیگری می‌طلبد.

۲. فاعل معجزه در بررسی آیات

واژه معجزه و مشتقات آن ۲۶ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است؛ اما در هیچ یک معنای اصطلاحی معجزه اراده نشده؛ بلکه بر پایه معنای لغوی تأکید شده است. واژه‌هایی چون آیه (انعام، ۳۷؛ عنکبوت، ۵۰؛ هود، ۹۶ و ...)، بینه (اعراف، ۷۳؛ بقره، ۹۲؛ انعام، ۵۷؛ بقره، ۸۷)، سلطان (ابراهیم، ۱۰ و ۱۱؛ دخان، ۱۹ و ...)، برهان (نساء، ۱۷۴؛ قصص، ۳۲) بر معجزه به معنای اصطلاحی و به تبیین کلی این امر دلالت دارند و حتی در آیاتی که به توصیف و صدور فعل خارق العاده انبیاء می‌پردازند، نیز غالباً هیچ‌کدام از این واژه‌ها به کار نرفته است. در دلالت ظاهری آیات توصیف‌گر فعل معجزات، منشأ صدور، گاه خداوند متعال است و گاه، صدور معجزه مستقیماً به نبی نسبت داده شده است که در دو دسته قابل تحلیل و بررسی است.

۲.۱. انتساب فعل معجزه به خداوند

عقل در مرتبه اول در مواجهه با معجزات انبیاء به دلیل آن که آن را از سویی فی حدنفسه خارق‌العاده و فوق بشری می‌دانند و از سوی دیگر، مطابق دریافت از حکم آیات، انبیاء را بشر می‌شمارند، صدور این افعال را تنها از جانب خداوند ممکن می‌خوانند؛ اما از آنجا که درک حکمت الهی، ظرفیتی خداگونه می‌طلبد، عقل، تنها مفتاح الشریعه است و حکم در این خصوص تنها در پرتو کلام الهی امکان پذیر است. بررسی مهم‌ترین آیاتی که به تبیین معجزات می‌پردازند، با محوریت انبیاء به قرار ذیل است:

۲.۱.۱. حضرت ابراهیم(ع)

سیاق آیات شریفه ۵۰ تا ۶۷ سوره مبارکه انبیاء به تبیین گفتگوی حضرت ابراهیم(ع) با منکرین قومش می‌پردازد که آنان به سبب عبادت بت‌ها مذمت می‌کند و به اطاعت و عبادت خداوند فرا می‌خواند؛ بنابر تبیین آیات شریفه، قوم سرکش، نه تنها از عبادت بت‌ها چشم‌پوشی نمی‌کنند که به قصد مجازات ابراهیم(ع) آتشی مهیا می‌کنند و او را در آن می‌افکنند. (انبیاء، ۶۸) پس از قرار گرفتن ابراهیم(ع) در آتش، خطاب تکوینی خداوند به آتش «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (انبیاء، ۶۹) وقوع معجزه را رقم می‌زند که خاصیت آتش را در سوزاندگی و نابودکنندگی از بین می‌برد (نک: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۳) و محیط سوزاننده در شرایط عادی را به مأوایی امن و خنک تبدیل می‌کند. چگونگی وقوع این امر خواه تصرف در نظام علی باشد یا برداشت اثر سوزاندگی از آتش (نک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۷؛ روح المعانی، ج ۹، ص ۶۶) اگرچه قابل تأمل است، اما مسئله این نوشتار نیست؛ بلکه فاعلیت و اراده تکوینی خداوند بر تحقق این امر مورد تأکید است که از مقوله «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲) است. وقوع این امر خارق‌عادت در داستان حضرت ابراهیم(ع) با توجه به صراحت آیه شریفه از سوی مفسران به طور مستقیم به خداوند نسبت داده شده است. (نک: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۳؛ نمونه، ج ۱۳، ص ۴۴۶؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۷؛ التبیان،

بی تا، ج ۷، ص ۲۶۲؛ روح المعانی، ج ۹، ص ۶۶؛ التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۷۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۳۰۴

۲.۱.۲. حضرت موسی (ع)

در داستان حضرت موسی (ع) رخدادهای بسیاری محقق شده است که از خوارق عادت به شمار می آید و صدور آن از بشر عادی غیرممکن دانسته می شود. ازدها شدن عصای موسی (ع)، ید بیضاء، جوشش آب از سنگ، شکافته شدن دریا و برهم آمدن آن، مهم ترین معجزات اوست.

أ و ب. ازدها شدن عصا و ید بیضاء: ازدها شدن عصا کار خارق العاده ای است که به خواست خداوند برای اثبات نبوت موسی (ع) در برابر قوم بنی اسرائیل تحقق یافته است. این عمل در بعضی آیات به اراده خداوند و در بعضی دیگر به موسی (ع) نسبت داده شده است. ظاهر آیات شریفه که به تبیین اولین تحقق این معجزه می پردازند، بیانگر آن است که این فعل با اراده و تصرف مستقیم خداوند محقق شده و حضرت موسی (ع) در وقوع آن هیچ نقشی نداشته است. پرسش خداوند نسبت به چستی عصای موسی (ع) و آن گاه امر به انداختن عصا بر خاک: «وَأَلْقِ عَصَاكَ» اراده مستقیم خداوند به تبدیل عصا به مار را در پی دارد. آنچه محقق می شود، دور از انتظار موسی (ع) است: «فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَئِرُ كَأَنهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا» هراس موسی (ع) از این تحول ناگهانی، بر معجزه بودن این امر برای خود او نیز دلالت دارد: «لَا تَخَفْ وَ لَمْ يُقْبَبْ يَا مُوسَى» و دعوت به آرامشی که در پناه خداوند برای انبیاء رقم می خورد، دلیل محکمی بر این ادعاست: «إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ» (نمل، ۱۰)

آیات به طور ضمنی اشاره دارد که در این مرحله، نه تنها موسی (ع) در تبدیل عصا به مار دخالتی ندارد که این امر برای خود ایشان نیز معجزه ای عظیم و به دور از انتظار است. خواست خداوند این است که به موسی (ع) بگوید، عصای موسی (ع) تنها با اراده اوست که عصاست و اگر او بخواهد، عصا به ازدها تبدیل می شود؛ به همین جهت، این اتفاق به موسی (ع) توجه می دهد که «نگو، عصاست؛ بلکه بگو، تا تو چه بخواهی؛ اگر خواستی عصا باشد، عصاست

و اگر خواستی مار باشد مار است؛ از این رو، فرمان داد: آن را بینداز تا معلوم شود، عصاست یا غیر عصا؟» (تفسیر تسنیم، ج ۴، ص ۳۷۲-۳۷۳)

صراحت دلالت آیه شریفه بیش‌تر مفسرین را بر آن داشته است که خداوند را فاعل مستقیم مار شدن عصا در این مرحله بدانند (تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۷؛ کشاف، ج ۳، ص ۳۵۰؛ نمونه، ج ۱۶، ص ۷۵)؛ بنابراین، اگر چه برخی مفسران بنا بر صراحت آیه و بعضی بنا بر استدلال کلامی، خداوند را فاعل این معجزه می‌دانند، اما شیخ طوسی، صدور این فعل حتی در این مرحله را از سوی موسی (ع) می‌خواند. (نک: التبیان، بی تا، ج ۸، ص ۷۷)

مار شدن عصا در داستان حضرت موسی (ع) در نزد فرعونیان تکرار می‌شود. در آن مرحله با این که موسی (ع) نسبت به وقوع آن یقین دارد و نسبت به ابطال سحر جادوگران شک ندارد، اما بنا بر گزارش قرآن از آن واقعه که ایشان را تنها رهاکننده عصا می‌خواند، ظاهراً تفاوتی با آیات قبل و نقشی در فاعلیت این معجزه ندارد: «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» (اعراف، ۱۰۷) «فَأَلْقَى عَصَاهُ» تنها بر رها کردن و افکندن عصا دلالت دارد و نقش دیگری را برای وی تبیین نمی‌کند. در گزارشی دیگر می‌فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» (اعراف، ۱۱۷) در این آیه شریفه نیز، امر خداوند مبنی بر انداختن عصا ظاهراً از عدم نقش موسی (ع) در صدور این معجزه حکایت دارد.

فرمان خداوند به موسی (ع) مبنی بر فرو بردن دست در گریبان و خارج کردن آن و درخشش دست، عمل خارق عادت دیگری است که در پی تبدیل عصا اتفاق افتاده است. از سیاق آیات برمی‌آید، در این مورد نیز موسی (ع) تنها به آنچه خداوند دستور داده عمل کرده و از نتیجه آن بی اطلاع بوده است؛ بنابراین در اولین بار این عمل خارق العاده، با اراده تکوینی خداوند محقق شده است و موسی (ع) نسبت به تحقق آن نقشی ندارد: «وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ يَبْيَضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» (نمل، ۱۲)

تکرار این معجزه در داستان مقابله با ساحران در نزد فرعون در تبیین آیات الهی تفاوتی مشاهده نمی‌شود. گویی در این مرحله نیز صراحت آیات بر عدم نقش موسی (ع) در وقوع مستقیم معجزه دلالت دارد: «وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ» (اعراف، ۱۰۸)

الف، جوشیدن آب از سنگ: تنوع معجزات موسی(ع) از امور در خور توجه است و از ویژگی‌های خاص قوم او حکایت دارد. قوم موسی(ع) بهانه‌جو و حس‌گرا بودند؛ به همین جهت برای اتمام حجت با این قوم، موسی(ع) معجزات بیش‌تری نسبت به دیگر انبیاء داشته است.

درخواست آب برای قوم و دستور خداوند به زدن عصا بر سنگ و جوشیدن آب از آن یکی دیگر از معجزات موسی(ع) است: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (بقره، ۶۰) موسی(ع) تنها درخواست کننده آب و ضربه زنده به سنگ است و این اراده الهی است که مظهر جوشش آب از سنگ می‌گردد. اکثر مفسران فریقین شکافتن سنگ، آن‌هم از طریق زدن عصا را عطیة الهی و از بزرگ‌ترین نشانه‌های قدرت و به ارادة مستقیم خداوند می‌خوانند. (جوادی آملی، ۱۳۹۱ش، ج ۴، ص ۵۹۱؛ مجمع البیان، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۵۰؛ التبیان، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۳۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۵۲۸؛ ابن کثیر، ۱۹۱۷ق، ج ۱، ص ۹۹)

ب، شکافته شدن دریا و برهم آمدن: شکافته شدن دریا برای موسی(ع) و قوم بنی اسرائیل و نجات دادن ایشان، آن‌گاه در هم‌بسته شدن دریا و غرق فرعونیان، از دیگر آیات و معجزاتی است که در زمان نبوت موسی(ع) اتفاق افتاده است. حضرت موسی(ع) از خواست خداوند مبنی بر تفویض ارادة تکوینی به خود اطمینان داشت. به همین جهت پس از خروج از شهر و نجات قوم بنی اسرائیل از دست فرعونیان، چون دشمنان را در تعقیب خود دید، نه تنها مانند قومش مضطرب نشد که آن‌ها را از حمایت و ولایت بی‌دریغ خداوند مطلع ساخت «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (شعراء، ۶۲). کلاً حرف ردع است و جمله نیز اسمیه و همراه با تأکید است. این سخن، حکایت از اطمینان او دارد که خود را در لوای ولایت الهی می‌بیند و چون فرمان خداوند حرکت به سمت جلوست، یقین دارد که دریا تسلیم اوست و اگر دستور الهی به بازگشت باشد، به پیروزی بر فرعونیان و شکست دادن آنها یقین دارد؛ بنابراین منتظر فرمان الهی است و در هر حال خود و قومش را نجات یافته می‌داند. «کسی که بر اثر

احتمال خطر ترسید، اکنون با مشاهده عوامل هلاک و خطر قطعی، نه تنها خود هیچ هراسی ندارد، بلکه دیگران را هم از هراس باز می‌دارد؛ چرا که در این مقام انتقال ولایت از خداوند به موسی (ع) صورت گرفته است و وی خود را بهره‌مند از مقام ولایت تکوینی الهی می‌داند.» (عبدالله جوادی آملی، سیره پیامبران در قرآن کریم، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۱۲۲)

منطوق آیه شریفه در هنگام سخن گفتن از این واقعه، آن را با تصرف تکوینی و مستقیم خداوند محقق می‌داند: «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (بقره، ۵۰) سیاق این آیه از نعمت‌های الهی بر قوم بنی اسرائیل یاد می‌کند؛ به همین جهت اختلاف نظری بین مفسران در خصوص فاعل معجزه در این آیه مشاهده نشد. تأکید انتهای آیه شریفه «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» مورد بحث مفسران فریقین قرار گرفته است. بعضی دیدن با چشم را مطرح کرده‌اند و قائل‌اند، یاران موسی شکافتن دریا و برخورد امواج آن را به فرعونیان تا آن که آنان غرق شدند، دیدند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۳۹؛ التبیان، ج ۱، ص ۲۲۷؛ نمونه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۵۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۵۰۹؛ روح المعانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۵۷)؛ اما در مقابل برخی معتقدند، مقصود آیه این است که اگر می‌خواستند، می‌توانستند غرق شدن آنان را ببینند؛ نه این که واقعاً دیده باشند؛ زیرا یاران موسی سرگرم فرار کردن و نجات یافتن بودند و در این میان فرصت بازگشت و نگرستی نبوده است. (نک: مجمع‌البیان، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۲۸) به نظر می‌رسد، با توجه به سیاق سه آیه قبل و نیز لحن نکوهشی آیات بعد، آیات بر اتمام حجت خداوند به بنی اسرائیل حکایت دارد و مراد خداوند از این بخش به رخ کشیدن اعجازی است که تک تک بنی اسرائیل آن را لمس کردند. شکافتن دریا و نجات بنی اسرائیل و به هم پیوستن دریا و هلاک فرعونیان را بنی اسرائیل لمس کرده بودند.

۲.۱.۳. پیامبر اکرم (ص)

معجزه رسالی پیامبر اکرم (ص) قرآن کریم است که بررسی صدور آن در ادامه بیان می‌شود. علاوه بر آن، صدور بعضی معجزات حسی به آن حضرت منسوب شده است که به عقیده برخی مفسران، آیه انشقاق قمر مهم‌ترین دلیل بر این امر است: «أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ

أَقْمَرُوا وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (قمر، ۱-۲) علامه طباطبایی طرق روایت این داستان را زیاد خوانده و وقوع آن را بر دست پیامبر(ص) در مکه و قبل از هجرت دانسته است؛ هم‌چنین آن را مورد اتفاق همه اهل حدیث و مفسران معرفی کرده است. دلالت آیه بعدی یعنی «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (قمر، ۲) را مهم‌ترین دلیل بر این ادعا خوانده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۵۵) بسیاری از مفسران دیگر نیز بر وقوع این معجزه بر دست پیامبر(ص) تأکید کرده و بعضی علاوه بر این، موارد دیگری از معجزات را در ذیل آیه بیان نموده‌اند. (نک: دینوری، بی تا، ج ۳، ص ۵۶۷؛ آل غازی، بی تا، ج ۱، ص ۲۷۸؛ ابن عاشور، بی تا، ج ۲۷، ص ۱۶۲؛ حقی بروسری، بی تا، ج ۹، ص ۲۶۲؛ امین، ۱۳۶۲، ج ۱۳، ص ۴۱۹؛ ملا فتح الله کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۹، ص ۹۳؛ طیب، ۱۳۶۴ش، ج ۱۲، ص ۳۴۶) اگرچه برخی چون حسن، عطاء و بلخی دلالت این آیه را بر وقوع این معجزه بر دست ایشان منکر شدند و معتقدند، آیه درباره روز قیامت سخن می‌گوید و آن هنگام است که قمر به دو نیمه می‌شود. (مجمع البیان، ۱۳۷۲، ج ۲۴، ص ۱۱)

امیرمؤمنان علی(ع) در خطبه قاصعه به معجزه حسنی پیامبر(ص) اشاره می‌کند که در پی درخواست مشرکین برای از جا کندن درخت و ایستادنش در برابر ایشان، به دو نیمه شدن درخت، باقی ماندن نیمی از درخت و بازگشت نیمه دیگر به جای اولیه و بر این امر تأکید دارند که به وقوع پیوستن همه این امور به فرمان پیامبر(ص) بوده و بر معجزه حسنی ایشان دلالت دارد. (نک: صبحی صالح، خطبه ۱۹۲) این موارد اگر چه حجت را بر مشرکین تمام می‌کرد، اما لجاجت ایشان مانع از پذیرفتن حق بوده است.

۲.۲. انتساب معجزه به انبیاء

قرآن کریم در آیات بسیاری به ذکر مصادیق معجزات انبیاء پرداخته است. وقوع معجزات خواه منتسب به خداوند باشد و یا پیامبران، حکایت‌گر تصرف تکوینی در نظام عالم هستی است که بر مبنای ولایت الهی و یا با اراده و اذن خداوند در برخورداری از ولایت تکوینی محقق می‌شوند؛ به همین جهت به اراده و اذن خداوند نفوس انبیا در وقوع آن مؤثر

بوده و مبدئی که در نفوس انبیا قرار داده شده، فوق تمام اسباب ظاهری و غالب بر آنها است که مجرای رسیدن فیض و اثرگذاری در نظام عالم است.

۱.۲.۲. حضرت یوسف(ع)

قرآن کریم احاطه تکوینی حضرت یوسف(ع) را به وضوح تبیین می‌کند. فرستادن پیراهن برای بازگرداندن بینایی از دست رفته حضرت یعقوب(ع) آن‌گاه امکان‌پذیر است که وی با استفاده از علم الهی، از عاقبت امور و خواص اشیا مطلع باشد و به اذن الهی پیراهن خود را اسباب شفای چشمان پدر قرار دهد. فرمان یوسف(ع) به برادران مبنی بر افکندن پیراهنش بر صورت پدر و بیان نتیجه آن یعنی بازگشت بینایی پدر، به تصرف داشتن ایشان بر امور تکوینی و خلق کار خارق عادت دلالت دارد: «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا» (یوسف، ۹۳)؛ «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا» (یوسف، ۹۶)

بنابر دلالت آیات، اراده و قدرت روحی حضرت یوسف(ع) در بازگرداندن بینایی پدر خویش مؤثر بوده است؛ یعنی حضرت یوسف(ع) می‌تواند به جهت عظمت روحی و برخورداری از مقام ولایت تکوینی که پیدا کرده است، در امور دنیوی تصرف کند. (محمد حسین، فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۲۶۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۶)

۲.۲.۲. حضرت سلیمان(ع)

تعايير قرآن کریم در مورد وقوع امور خارق عادت در داستان حضرت سلیمان(ع) شامل موارد بسیاری است که از جمله می‌توان به تسخیر باد و جنیان، آشنایی با زبان حیوانات مانند نمل و هدهد اشاره کرد. طبق بیان آیات قرآن باد مسخر سلیمان(ع) بوده است و مسیرش که جزئی از نظام آفرینش و تکوین است، به اراده نافذ سلیمان تعیین و تغییر می‌یافت؛ بنابراین حضرت سلیمان با اراده خویش به امر خداوند کار خارق عادت را انجام می‌داد که در توان بشر عادی نیست: «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ» (انبیاء، ۸۱) مفسرین فریقین در تبیین این آیه شریفه بر معجزه بودن و تصرف

تکوینی حضرت سلیمان(ع) در حرکت و جریان باد تأکید کرده (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۶، ص ۱۵۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۳۵۱؛ مغنیه، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۲۹۳؛ گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۴۰۲؛ طیب، ۱۳۶۴، ج ۹، ص ۲۲۲؛ نووی جاوی، بی تا، ج ۲، ص ۵۷؛ التحریر و التنویر، بی تا، ج ۱۷، ص ۹۰) و تصرف ایشان را متفاوت از تسخیر کوه‌ها از سوی حضرت داوود نبی می دانند و با توجه دادن به تعبیر «تجری بامر» باد را تحت انقیاد و مقهوریت کلی امر و نهی حضرت سلیمان ذکر می کنند و لام تملیک در آیه را تأکیدی دیگر بر این امر می دانند که فعل سلیمان بوده و با تصرف وی محقق می شده است. (حقی بروسری، بی تا، ج ۵، ص ۵۱۰؛ ابن عجیبه، بی تا، ج ۳، ص ۴۸۳؛ ابن عاشور، بی تا، ج ۱۷، ص ۹۰؛ زحیلی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۶۰۴)

این آیه هر چند از تصرف تکوینی سلیمان(ع) در حرکت باد سخن می گوید، اما با توجه به سیاق و همنشینی با آیه قبل که به تسخیر داوود(ع) اشاره دارد، همه این امور را به اذن خداوند محقق می داند؛ بنابراین تسلط و تصرف انبیاء در امور تکوینی و خلق معجزات، به جهت اذن الهی و ولایت تکوینی معطی خداوند به ایشان است.

همچنین در آیات دیگر جنیان نیز در تسخیر حضرت سلیمان خوانده شده اند که هرآنچه او از آنها می خواست اطاعت و امتثال می کردند: «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ» (سبا، آیات ۱۳-۱۲) به عقیده برخی مفسران از آیات شریفه بر می آید که شیاطین جنی در تسخیر وی بودند و علی رغم میل خود برای وی کار می کردند و این از معجزات سلیمان خوانده شده است. (زحیلی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۲۱۰؛ دینوری، بی تا، ج ۳، ص ۱۳۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۴۳؛ آل غازی، بی تا، ج ۳، ص ۵۰۰؛ طیب، ۱۳۶۴، ج ۱۰، ص ۵۴۹؛ طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۳۸۲)

خارق عادت دیگری که در داستان حضرت سلیمان(ع) مشاهده می شود، تعلیم منطق الطیر و نیز شنیدن صدا و گفتگوی مورچه است: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ... حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَيَّ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (نمل، ۱۶ و ۱۸) در این آیات، دو نمونه از خوارق عادت حضرت سلیمان(ع) بیان شده است. از منظر مفسران، با توجه به بیان علم منطق الطیر به مردم،

می‌توان آن را در شمار معجزات سلیمان(ع) آورد و شنیدن گفتگوی مورچه با توجه به عدم اظهار آن برای مردم از کرامات وی به شمار می‌رود. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۵۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۳۳۴؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۵۳۹) به هر حال هر دو امر، کار خارق عادت است که با تصرف حضرت سلیمان(ع) محقق شده و از وی سرزده است.

۳.۲.۲. حضرت عیسی(ع)

معجزات حضرت عیسی(ع) متفاوت از دیگر انبیاء گذشته است. در قرآن کریم عیسی(ع) مظهر برخی صفات فعلی الهی معرفی شده است. نسبت دادن اموری که تنها فعل الهی شمرده می‌شود، به عیسی(ع) نشان از وسعت وجودی و تکامل روح او دارد. او مظهر بعضی صفات الهی است. برای مثال عالم الغیب، خالق، محیی و شافی از اسمائی هستند که حضرت عیسی(ع) بدان متصف بوده است (نک: عبدالله جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۳۶۱). آن حضرت موفق به خلق برخی امور خارق العاده چون شفای کور مادرزاد، زنده کردن مردگان و آفریدن و حیات دادن پرنده‌ای گلی شد. تصریح آیات در این خصوص بر این امر دلالت دارد که این موارد از نیروی باطنی، اراده خلاقه و تصرف در امور تکوینی عیسی(ع) به اذن الهی سرچشمه می‌گیرد: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي» (مائده، ۱۱۰). تعابیر این آیه شریفه در خطاب خدا به حضرت عیسی(ع) یعنی «تو خلق کردی، تو شفا دادی، تو زنده کردی» وجود مقام ولایت در امورات تکوینی را برای وی به اثبات می‌رساند. (نک: گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۴۵۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۴۰۴؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۳، ص ۳۴۸؛ آل غازی، بی تا، ج ۶، ص ۳۹۱؛ دینوری، بی تا، ج ۱، ص ۵۷۹)

در خصوص حیات دادن به پرنده گلی بعضی دمیدن را فعل عیسی(ع) و حیات دادن به پرنده را فعل خداوند می‌دانند. (نک: بلاغی، بی تا، ج ۱، ص ۲۸۵؛ طنطاوی، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۱۱۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۲۲۸؛ شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۹۲) در مقابل بعضی

مفسران طبق آیه شریفه، بر اعطای ولایت تکوینی به عیسی (ع) تأکید دارند و معتقدند، منظور از نفخ، دمیدن نیست؛ بلکه کنایه از اراده تکوینی است که خداوند به او اعطا کرده است؛ پس آیه دلالت دارد، بر این که وی اراده کرد که پرنده شود؛ پس به اذن خدا پرنده شد و پرواز کرد. (نک: سبزواری، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۶۲-۶۳)

درباره شفای بیماران، برخی مفسران دست کشیدن بر موضع بیماری را فعل عیسی (ع) و شفا دادن را فعل خداوند می خوانند (طیب، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۲۰۸؛ طنطاوی، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۱۱۳) و بعضی شفای بیماران و نیز زنده کردن مردگان را با دعای عیسی (ع) و فعل خداوند امکان پذیر می دانند. (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۲۲۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۶۴؛ بلاغی، بی تا، ج ۱، ص ۲۸۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۰؛ زحیلی، ۱۴۱۱، ج ۷، ص ۱۱۲) در مقابل، بعضی این تفسیر را خلاف ظاهر آیه خوانده و صدور این افعال را از عیسی (ع) ناشی از ولایت تکوینی دانسته اند. به نظر آنان گاه خداوند چنان قدرتی را به انسان می دهد که بتواند در عالم آفرینش و طبیعت تأثیر بگذارد و اسباب عادی را به هم بزند. (نک: مکارم، ۱۳۸۶، ج ۹، ص ۱۵۷-۱۶۳) بعضی علاوه بر این که شفای بیماران را فعل عیسی (ع) می خوانند، زنده کردن مردگان را نیز به اذن الهی و به دست عیسی (ع) می دانند و با تأکید بر این نکته که خلق ابتدایی یا خلق مجدد به عنایت الهی به عیسی (ع) داده شده است، تکرار اذن در آیه شریفه را حاکی از آن می داند که تحمل معجزات عیسی (ع) برای توده مردم آسان نیست؛ به همین دلیل حضرت بارها به اذن الله بودن معجزاتش را یادآوری می کند تا از سویی مردم این معجزات را نشانه رسالت او بدانند و از سوی دیگر توهم تثلیث و فرزند خدا بودن شکل نگیرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۴، ص ۳۱۵ و ۳۲۸) از منظر نظام علی، عیسی (ع) به اذن پروردگار پرنده آفریده و از منظر توحید افعالی، عیسی (ع) مأذون به دمیدن بود؛ ولی زنده شدن پرنده به امر «کن» بود که در این مورد از آن به اذن الهی یاد شده است. (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۴، ص ۳۲۶)

۴.۲.۲. حضرت محمد(ص)

معجزه پیامبر اکرم(ص) از قالب حس خارج و بر پایه عقل استوار شد. کمترین تفاوت این معجزه عظیم آن است که علاوه بر اثبات نبوت ایشان، در بردارنده آخرین و جامع‌ترین قوانین و دستورالعمل‌های الهی است که تمام حقیقت بوده و برای فهم بشر مادی در قالب ماده نزول یافته است. خصوصیت ویژه این معجزه الهی که اندیشه عقلایی را فرازمانی و فرامکانی مجذوب و محسور خود می‌سازد، سبب شده است، بیش از دیگر معجزات مورد تحدی و مبارزه طلبی قرار گیرد. نکته درخور توجه آن است که آورنده آن که صادر اول و والاترین مقام انسانی است، نیز از تحدی مستثنی نشده است؛ به عبارت دیگر او نیز قادر نیست، کلامی چون کلام الهی بیاورد. تحدی در آیات متعددی به چشم می‌خورد. خداوند در فراخوان همانندآوری با عباراتی چون «وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَلَّكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ»، «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ»، «بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» در آیات ۳۸ یونس، ۱۳ هود، ۲۳ بقره و ۸۸ اسراء بر عدم وقوع آن، از سوی غیر تأکید دارد و دامنه این غیر، همه موجودات غیر خویش را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر در آیه ۲۴ سوره بقره بر اندیشه همانندآوری موجودات به غیر خود، خط بطلان کشیده و نتیجه تحدی را مورد تأکید قرار داده است: «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا»؛ بنابراین پیامبر اکرم(ص) از این امر استثناء نیست و حتی ایشان نیز قادر به تکرار این معجزه نیست؛ اما نکته در خور تأمل ظرفیت عظیم پیامبر اکرم(ص) است که قلب او ظرف این حقیقت عظیم شده و در شب قدر، تمام حقیقت قرآن بر او نزول یافته است: «وَمَا يَخْلُقُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران، ۷)

در خصوص صدور این معجزه از سوی خداوند و عدم دخالت پیامبر اکرم(ص) اختلاف نظری بین مفسران وجود ندارد و فریقین بر این امر اتفاق نظر دارند.

۳. جمع‌بندی آراء در زمینه فاعل معجزه

در پاسخ به سؤال کیستی فاعل فعل معجزه، اکثر مفسران به تصریح و گاه غیرمستقیم با توجه به دلالت دسته اول آیات، معجزه را به خداوند نسبت دادند و با توجه به آیات دسته دوم،

آن را به پیامبران منسوب ساختند. در این میان، دو دیدگاه دیگر قابل طرح و بررسی است که با تأویل آیات و یا تحت حاکمیت عقل و بدون در نظر گرفتن صراحت آیات در دو دسته پیش گفته، بعضی صدور همه معجزات را به پیامبران نسبت دادند و گروه دوم، همه را فعل الهی شمردند. اندیشمندان و مفسران فیلسوف، دسته اول این صاحب نظران به شمار می‌روند که به طور کلی صدور هرگونه معجزه را از جانب خداوند مردود شمردند و آن را فعل انبیاء خواندند. بعضی از ایشان با تمسک به ادله عقلی، امکان صدور افعال مادی از سوی خداوند را محال دانستند. (نک: صدرالمآلهین، ۱۳۶۸، ج ۸، صص ۱۰۹ و ۱۱۸ و ج ۲، ص ۱۷۷ و ۱۹۳؛ ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۲۲؛ میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۵۱) از این منظر معجزات، اموری مادی هستند و مجرد محض، علت مباشر در اسباب مادی نیستند و فاعل مباشر افعال مادی و طبیعی، قوای جسمانی است. (نک: صدرالمآلهین، ۱۳۶۸، ج ۸، صص ۱۰۹ و ۱۱۸)

علاوه بر این، انتساب حوادث جزئیة متجدده بدون واسطه اسباب و علل طبیعی را به خداوند مستلزم تجدد و حدوث دانستند و بطلان آن را امری بدیهی خواندند. (سبحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۷۶، پاورقی)

قاعده «الواحد» از منظر برخی دیگر از این دسته، دلیل محکمی در اثبات این نظریه است؛ بنابر این اصل، از مجرد محض، تنها یک معلول صادر می‌شود که صادر اول است؛ بنابراین قاعده، صدور افعال مادی به طور مستقیم و مباشر از خداوند، محال است (نک: ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۱۲۲؛ میرداماد، ۱۳۷۴، ص ۳۵۱؛ صدرالمآلهین، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۱۹۳) از این منظر، معجزه خصوصاً معجزات مادی از حکم این قاعده مستثنی نیستند.

دسته دوم را مفسران و اندیشمندان متکلم تشکیل می‌دهند که تمامی معجزات را فعل خداوند می‌شمردند و بعضی فرقه‌های اهل تسنن فراتر از این نظر، فاعل همه افعال صادره از بشر را نیز خداوند متعال می‌دانند. (فخر رازی، بی‌تا، ج ۸، ص ۹۹) از این منظر هیچ مؤثری جز خداوند وجود ندارد و معجزه نیز از این امر مستثنی نیست و قطعاً صادر از خداوند است. این دیدگاه در میان برخی متکلمین امامیه طرفدارانی دارد. آنان صدور خارق عادت را تنها سزاوار

خداوند می‌داند، تا آن‌جا که علامه مجلسی استناد معجزه به پیامبران را کفر صریح دانسته است. (نک: مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۳، ص ۱۴۳)

۴. رأی مختار در زمینه فاعل معجزه

دلالت آیات حکایت‌گر معجزه در دو دسته مورد بررسی، بر عناوین مورد استناد، هر چند صریح و بدیهی است، اما دارای شدت و ضعف است. صریح‌ترین آیه مورد استدلال در دسته اول، آیه ۱۰ سوره نمل است. خداوند در این آیه شریفه خطاب به موسی (ع) می‌فرماید: «وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ». همان‌طور که گذشت، مفردات آیه شریفه بر عدم اطلاع حضرت موسی (ع) نسبت به تحقق این معجزه دلالت دارد و در این مرحله، این عمل برای خود وی نیز غافل‌گیرانه بوده و بر معجزه بودن این عمل برای وی حکایت داشته است: «لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ»؛ بنابراین دلالت صریح آیه بر صدور فعل معجزه از سوی خداوند محرز است.

دسته دوم آیات مورد بررسی نیز هر چند بر صدور فعل معجزه از انبیاء دلالت دارد، اما در این دسته و دلالت بر استناد فعل به انبیاء نیز شدت و ضعف مشاهده می‌شود. صریح‌ترین آیه در این خصوص، آیه ۱۱۰ سوره مائده است. خداوند در این آیه شریفه خطاب به عیسی (ع) می‌فرماید: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَامَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي». خلق و شفا و زنده کردن هر سه کار فوق العاده خداگونه است که به اذن خداوند، عیسی (ع) قادر بر این امر گردید.

بنابراین در پاسخ به سؤال اول مبنی بر کیستی فاعل معجزه با استناد به دو دسته آیات مورد بحث می‌توان گفت در مراحل مستقیماً خداوند و در مراحل دیگر فعل پیامبران است. پاسخ به سؤال دوم در خصوص چگونگی امکان صدور فعل فوق توان بشری از سوی انبیاء در گرو توجه به سه نکته است:

۴. ۱. اعطای ولایت تکوینی به انبیاء

ولایت در نظام ولایت تکوینی قرآنی، اولاً و بالذات منحصرأ و مستقلاً از آن خداست. اتیان معجزه از سوی انبیاء به اذن الهی که امری خارج از توان بشری است، بر اعطای این مقام از سوی خداوند به پیامبران حکایت دارد. این امر با توجه به استعداد بالقوه انسان و ناشی از جایگاه خاص وی در نظام خلقت یعنی خلیفه الهی است. دقت در خطاب الهی به ملائکه در این خصوص «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، ۳۰) حکایت از آن دارد که خلافت انسان کامل، محدود به تصرف در امور مادی نیست، بلکه «او خلیفه الله در همه عوالم غیبی و شهودی است و تعبیر فی الأرض اشاره به این دارد که مبدأ انسان در قوس صعود، ماده ارضی و نیز جایگاه بدن عنصری او، زمین است و حرکت وی از ماده و زمین آغاز می‌شود» (عبدالله، جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۳۹) و رو به صعود دارد. در این مقام، انسان کامل نیرویی را در فعل و حرکت خود می‌یابد که از طاقت نوع بشر خارج است. صدور همه خوارق عادات از انسان باذن الله از اینجا منشأ می‌گیرد.

بهره‌مندی انسان کامل از ولایت تکوینی مراتب و درجاتی دارد که تابع سعه وجودی اوست؛ بنابراین اگر چه ولایت تکوینی انبیاء محدود به اتیان معجزات مادی نیست، اما این تفاوت درجات ایشان در بررسی آیات مشهود است که رو به کمال دارد.

ترمذی برای ولایت سه مرتبه ذکر کرده است. این مراتب که در بیان بسیاری از عرفا نیز آمده است، عبارت‌اند از: تلوین، تمکین و تکوین. (ترمذی، ۱۹۶۵، ص ۴۷۳) تلوین در نزد اهل عرفان عبارت است از دگرگونی بنده در احوالش و از حالی به حالی گشتن او و نیز تحول قلب میان کشف و احتجاب حق که در نتیجه غیبت و ظهور صفات نفس بر سالک عارض می‌شود. در حقیقت اگر امری بین سالک و مقام کشف حاجب گردد، به این معنا که کشف منقطع شود، سالک وارد مقام تلوین می‌گردد (قیصری، ۱۳۷۰، ص ۶۱۹) و هنگامی که به حقیقت برسد، تمکین می‌یابد. (قشیری، ۱۳۶۱، ص ۱۲۲) نفس، به اعتبار فنا در احدیت وجود و بقای به اصل هستی حقیقی و تحصیل مقام صحو بعد از محو و تمکین بعد از تلوین و استیفای جمیع مراتب و مقامات و نیل به مراتب فتوح و تحصیل درجات و بعد از تحصیل مقام

قرب نوافل به مقام قرب فرائض می‌رسد و بعد از آن که حق، سمع و بصر او شد، او سمع و بصر و ید و قدرت حق می‌گردد. (آشتیانی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲) کسی که به این مقام دست یافته است و چشم و گوشی دارد که به وجودی الهی موجود است، جز حق نمی‌بیند و جز حق نمی‌شنود و زبانی که چنین باشد، نیز جز صدق نمی‌گوید؛ یعنی در این مقام بیننده، شنونده و گوینده عبد سالک محبوبی است که خداوند به حسب تعینی از تعینات مقیده خود در او ظاهر شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۴۰۶)

انبیاء نیز در این منزلگاه بنا بر آن که موفق به کسب کدام جایگاه و مقام شوند، از درجات ولایت برخوردار می‌گردند؛ از این رو بعضی عرفاء، ولایت را به لحاظ صاحبان آن، چهار قسم دانسته‌اند: ولایت عظمی که ولایت لاهوتی است و مختص خاتم انبیاء است؛ ولایت کبرا که جبروتی است و به دیگر انبیاء اختصاص یافته است؛ ولایت وسطا که ملکوتی است و برای اولیاست و ولایت صغرا که ولایت ناسوتی است و خاص مؤمنان عارف است. (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۵۶۵)

بر این اساس با بندگی تام و رسیدن به جایگاه حقیقی عبد، از چنان یقین و علم شهودی بهره‌مند می‌شود که به واسطه آن از هر گونه گناه، خطا و نسیانی مصون است و علی‌رغم داشتن اختیار، مقام عصمت را به منصفه ظهور می‌رساند تا مظهر تام خداوند علیم و قدیر گردد. در این مرتبه «عالم به علم الهی و مقتدر به قدرت الهی و متخلق به اخلاق الهی است و محدوده جهان تکوین برای او، همانند محدوده بدن برای هر انسان است که هر کاری را اراده کند، به اذن خدا می‌تواند آن را انجام دهد و چنین انسان کاملی هم در ذات (به اصطلاح حکیمان) و اوصاف ذاتی و هم در اوصاف فعلی و آثار عینی خلیفه الله است؛ ذات و صفاتش خلیفه ذات و صفات خداست و افعال و آثارش خلیفه افعال و آثار خداست.» (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۲۰) از این رو ولایت تکوینی انبیاء، نه در عرض ولایت الهی است و نه در طول آن؛ بلکه مظهر ولایت خداوند است. دلیل این امر آن است که «خداوند احد و صمد، خارج از حد و حصر است و چون بی حد است، هرگز به مقطع خاصی محدود نمی‌شود تا از آن مقطع به بعد نوبت به ولایت ولی دیگری برسد؛ لذا آنچه از ولایت که به دیگران اسناد داده

می‌شود، مظهر ولایت خداوند است؛ یعنی ولایت تکوینی و تشریحی هر ولی در حقیقت مظهر ولایت حق است؛ به این معنا که آن شخص مجلی و ولایت خداوند متجلی در آن مجلی است.» (جوادی آملی، ۱۳۷۰، ص ۱۵۴)

۲.۴. خلیفة الله مظهر اسماء و صفات الهی

تجلی وجود در عالم تکوین، از مجرای نظام اسماء و صفات الهی امکان پذیر است و اسماء الهی، سبب ایجاد عالم هستی است و نسبت میان این اسماء با اسمای اشیاء عالم، نسبت میان ایجاد و وجود دانسته شده است؛ بنابراین حقایق عالم وجود همان اسماء تنزل یافته الهی است. (نک: صدر المتألهین، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۲۴؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۲۱۳؛ اندلسی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۲۶) ظهور اوصاف الهی در قالب اوصاف ذاتی و افعال هر یک منشأ امور و حقایق از نظام هستی است. صفات فعلی، دو حیثیت دارد: حیثیت انتساب به مخلوق که از این نظر متّصف به فیود زمانی و مکانی می‌شود و حیثیت انتساب به خداوند خالق که از این نظر منسلخ از زمان و مکان است؛ به همین جهت صفات فعلی خداوند منطقی ممنوعه ندارد و راهی است که ممکنات در آن سیر می‌کنند؛ چنان که قرآن برای فرشتگان در این محدوده مقاماتی چون تدبیر امور و توقی نفوس را ثابت می‌داند و برای انسان کامل نیز چنین مقامی هست و بحث مظهریت در همین محدوده صفات فعلی است. (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۴۹۱) بنابراین اوصاف فعلی خداوند همواره مظهر می‌طلبند و ظهور تام اوصاف فعلی، مقام مظهریت اسم اعظم الهی را به وجود می‌آورد و این مظهریت کامل و تام، منشأ احاطه و ولایت نسبت به تمام مظاهر ناقص دیگر است. وجودی که مظهر تام اسماء الهی است، صادر اول، عقل اول یا همان انسان کامل است؛ بر این اساس، قابلیت دستیابی به مقام ولایت تکوینی را داراست. به برکت آن اشراف به مراتب عالم هستی و ظرفیت درک انواع مدرکات و تصرف در جمیع شئون عالم هستی حاصل می‌شود. این مرتبه وجودی او را از فرشتگان که در مقامی معلوم متوقف‌اند، متمایز می‌سازد: «وَمَا مِمَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (صافات، ۱۶۴)

بنابراین اسمای حسناى الهى، حقایق عالم هستى هستند که عالم به وجود آنها قوام یافته و پابرجاست. تعلیم اسماء به خلیفه الله به منزله ظهور این اسماء در اوست که به وی توان و شأنت جانیشینی خداوند را در روی زمین داده است. تعلیم این اسماء که منشأ افاضه وجود از سوى خداوند و ارکان و پایه‌های وجودی اشیاء و حوادث عالم هستی هستند، منشأ قدرت و سبب تصرفات تکوینی خلیفه الله است.

۳.۴. صدور معجزات در پرتو اذن الهی

اذن خداوند آخرین جزء علت تامه در تحقق هر فعلی است. بدیهی است، این امر بر همه افعال صادره از سوى موجودات جریان دارد و اختیار انسان در عمل، با اذن الهی محدود نمی‌شود؛ زیرا اذن خداوند به اختیار انسان تعلق گرفته است. در بررسی آیات معجزه منتسب به حضرت عیسی (ع) تأکید بر وقوع معجزه به اذن الهی مشهود است. این امر از دو منظر قابل تأمل است. اول، آن که اذن، فقط مختص به معجزه عیسی (ع) نیست و در صدور تمامی معجزات، شرط و منشأ اثر است؛ بنابراین انجام معجزه «مستقلاً در اختیار پیامبر نیست که هر زمان اراده کرد، صادر شود. دوم، تأکید بر اذن در فعل عیسی (ع) همان‌طور که در ضمن بررسی آیه، مورد تأکید قرار گرفت، به دلیل صدور افعالی است که از نظر عقلی تنها از ساحت کبریایی ممکن الوقوع است و این تأکید، توهم تثلیث و فرزند خدا بودن را برطرف می‌سازد. آیه الله حسن زاده آملی مراد از اذن خداوند را در این جایگاه، همان مشیت نافذه می‌داند که در ضمیر انسان سالک متصرف در ماده کائنات موجود است و در کلام عرفا از آن به «مقام کن» تعبیر می‌شود. (حسن زاده آملی، ۱۳۸۴ش، ص ۱۶) این کلام برگرفته از این حدیث قدسی است که فرمود: «یا بن آدم خلقتک للبقاء وانا حی لا اموت اطعنی فیما امرتک و انتہ عما نهیتک، اجعلک مثلی حیاً لا تموت» (نوری، بی تا، ج ۱۱، ص ۲۵۸). روایات این چنینی به وضوح بیانگر مقام «کن» برای انسان کاملی است که در حریم ولایت الهی ورود یافته است و چون محرم آن حریم است، به اذن الهی آنچه را که اراده کند، ایجاد و به انجام می‌رساند.

۵. نتیجه‌گیری

آیات اولیه توصیف معجزه در عصر انبیاء، تمامیت تحقق آن را به خداوند نسبت می‌دهند. در داستان حضرت ابراهیم(ع) آنچه به وقوع می‌پیوندد، کاملاً بدون اطلاع ابراهیم(ع) و خارج از اراده وی بوده است و آرام آرام قدرت انبیاء و میزان سهم ایشان در خلق معجزه رو به فزونی می‌نهد. در داستان حضرت موسی(ع) ابتدا خداوند مصدر صدور معجزه است و آن‌گاه که موسی(ع) از قدرت خویش به اذن الهی در تصرف امور و ولایت تکوینی‌اش مطمئن می‌شود، منشأ صدور و خلق معجزه‌ای می‌گردد که فوق توان بشری است. این تفوق در زمان حضرت عیسی(ع) به اوج می‌رسد؛ به نحوی که عیسی(ع) به توصیف قرآن کریم دست به خلقی خداگونه می‌زند و مخاطب الهی قرار می‌گیرد.

سیر صعودی توان بخشی انبیاء بر ولایت تکوینی و آگاهی ایشان به علم الکتاب، رشد جامعه انسانی را نیز در پی داشته است؛ به نحوی که انسان‌ها را برای نزول دین و آیین خاتم که ام‌الکتاب است و تمام حقیقت، مهیا می‌کند. معجزه این آیین بر ادراک حسی غلبه دارد و بر زمان و مکان فائق است و درک اعجاز آن نیازمند همراهی آورنده نیست و نیز تنها برای اثبات نبوت نیست؛ بلکه علاوه بر آن، راهنما به کمال وجودی است.

۶. منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، صبحی صالح.
۳. آشتیانی، سید جلال‌الدین(۱۳۸۱ش). شرح بر زاد المسافر، قم: بی‌نا، چاپ سوم.
۴. آل‌غازی، عبدالقادر(بی‌نا). بیان المعانی، دمشق: الترقی.
۵. آلوسی، محمود(۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۶. ابن‌حزم(۱۳۹۵ق). الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت: دارالمعرفة.
۷. ابن‌سینا، ابوعلی حسین(۱۴۰۴ق). اشارات (شرح محقق طوسی و حاشیه فخر رازی)، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.

۸. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا). التحرير و التنوير، بی جا: بی تا.
۹. ابن عجبیه، احمد (بی تا). البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، قاهره: حسن عباس زکی.
۱۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۹۱۷م). تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالمعرفة.
۱۱. امین، سیده نصرت (۱۳۶۲ش). مخزن العرفان، اصفهان: چاپ نشاط.
۱۲. اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق). البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر.
۱۳. ایجی، قاضی عضدالدین (بی تا). شرح المواقف، قم: انتشارات رضوی.
۱۴. بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۰۰ق). اصول الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۵. بلاغی، محمد جواد (بی تا). آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: مکتبه الوجدانی.
۱۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق). انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۷. ترمذی، ابو عبدالله محمد بن علی (۱۹۶۵م). ختم الاولیاء، عثمان اسماعیل یحیی، بیروت: المطبعة الكاتولیکية.
۱۸. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق). شرح المقاصد، قم: انتشارات رضی.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹م). تفسیر تسنیم، قم: اسراء.
۲۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳ش). توحید در قرآن، قم: اسراء، چاپ اول.
۲۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ش). سیره پیامبران در قرآن، قم: اسراء.
۲۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱ش). سیره رسول اکرم (ص) در قرآن، قم: اسراء.
۲۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۰ش). ولایت در قرآن، قم: اسراء، چاپ پنجم.
۲۴. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۴ش). ولایت تکوینی، قم: الف، لام، میم، چاپ دوم.
۲۵. حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: بی تا، چاپ اول.
۲۶. حقی بروسوی، اسماعیل (بی تا). تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر.
۲۷. خوئی، ابوالقاسم (بی تا). البیان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۲۸. دینوری، عبدالله بن محمد (بی تا). تفسیر ابن وهب المسمی الواضح فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، چاپ اول.
۳۰. زحیلی، وهبة بن مصطفى (۱۴۲۲ق). تفسیر الوسیط، بیروت: دارالفکر.

۳۱. زمخشرى، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق). الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل، بيروت: دار احياء التراث العربى.
۳۲. سبحانى، جعفر (۱۴۱۳ق). الالهيات، (به قلم: محمد مكى)، قم: المركز العالمى للدراسات الاسلاميه.
۳۳. سبزوارى، محمد (۱۴۰۶ق). الجديد فى تفسير القرآن المجيد، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۳۴. سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن (بى تا). الاتقان فى علوم القرآن، بى جا: دارالكتب العربى.
۳۵. شوكانى، محمد (۱۴۱۴ق). فتح القدير، دمشق: دار ابن كثير.
۳۶. صدرالمآلهين، محمد بن ابراهيم (۱۳۶۸ش). الحكمة المتعالية، قم: انتشارات مصطفوى.
۳۷. صدرالمآلهين، محمد بن ابراهيم (۱۳۶۵ش). تفسير القرآن الكريم، قم: بيدار، چاپ دوم.
۳۸. طباطبايى، محمد حسين (۱۴۱۷ق). الميزان فى تفسير القرآن، قم: انتشارات اسلامى جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۳۹. طبرسى، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش). مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۴۰. طنطاوى، محمد سيد (۱۹۹۷م). التفسير الوسيط للقرآن الكريم، قاهرة: نهضة مصر.
۴۱. طوسى، محمد بن حسن (بى تا). التبيان فى تفسير القرآن، بيروت: دار الحديث التراث العربى.
۴۲. طيب، عبدالحسين (۱۳۶۴ش). أطيّب البيان فى تفسير القرآن، تهران: انتشارات اسلامى.
۴۳. فخر رازى، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). مفاتيح الغيب، بيروت: داراحياء التراث العربى.
۴۴. فخر رازى، ابو عبدالله محمد بن عمر (بى تا). المطالب العالیه، قم: انتشارات رضى.
۴۵. فضل الله، محمد حسين (۱۴۱۹ق). من وحى القرآن، بيروت: دارالملاك لطباعة و النشر.
۴۶. فيض كاشانى، محسن (۱۴۱۵ق). تفسير الصافى، تهران: صدر.
۴۷. فيومى، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، قم: مؤسسة دارالهجرة، چاپ دوم.
۴۸. قرطبي، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش). الجامع لاحكام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول.
۴۹. قشيري، ابوالقاسم عبدالكريم (۱۳۶۱ش). الرسالة القشيرية، تهران: چاپ بديع الزمان فروزانفر.
۵۰. قمى مشهدى، محمد بن محمد رضا (۱۳۶۸ش). تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى.
۵۱. قيصرى، داود بن محمود (۱۳۷۰ش). شرح مقدمة قيصرى بر فصوص الحكم، تهران: اميركبير.

۵۲. کاشانی، ملا فتح الله (۱۳۳۶ش). تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی.
۵۳. گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸ق). تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۵۴. مجلسی، محمد تقی (۱۳۶۴ش). مرآة العقول، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۵۵. مغنیه، محمد جواد (۱۳۸۵ش). تفسیر الکاشف، قم: بوستان کتاب، چاپ اول.
۵۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ اول.
۵۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶ش). آیات ولایت در قرآن، قم: نسل جوان، چاپ سوم.
۵۸. میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱ش). کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۵۹. میرداماد، محمد بن محمد (۱۳۷۴ش). القیسات، تعلیق و تصحیح: دکتر مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
۶۰. نوری، حسین بن محمد (بی تا). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث العربی.
۶۱. نووی جاوی، محمد بن عمر (بی تا). مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، بیروت: دارالکتب العلمیة.